

ماهیت علم قاضی

محمد رضا داداشی نیاکی* / زهرا فیض**

چکیده

درباره علم قاضی اختلافات و ابهاماتی وجود دارد؛ چه در اصل حجیت آن و چه در قلمرو انتفاع از آن و چه در مفهوم و معنای آن. به نظر می‌رسد بخش قابل توجهی از اختلافات، ناشی از عدم شناخت ماهیت علم قاضی است. در قلمرو شرع و قانون و نیز قضا، آن چه ملاک است تحقق علم می‌باشد؛ و تقریباً اگر نگوئیم تحقیقاً، مراد از علم در قلمرو فوق، یقین عقلی یا منطقی که در حوزه معرفت‌شناسی و فلسفه مورد توجه می‌باشد، نیست. در قلمرو قضا نیز که بخشی از چارچوب‌های شریعت در انسجام جامعه است، این علم، مفهومی غیر از قلمروهای دیگر نمی‌تواند داشته باشد. علم قاضی ماهیتاً همان علمی است که از طرق متعارف حاصل می‌شود و در فقه و اصول، علمی که در مؤدای طرق متعارف حاصل می‌گردد، علم عادی اطمینانی است. این علم عادی اطمینانی همان قطع اصولی و فقهی است که متمایز از یقین منطقی و فلسفی است. پس علم قاضی همان علم عادی اطمینانی است که البته به نظر بسیاری، این علم در حوزه ظن قرار گرفته و با تعابیر ظن متاخم به علم، علم عرفی، ظن غالب، شبه قطع و... عنوان می‌گردد؛ ولی حسب پژوهش، این علم عادی در قلمرو فقه و حقوق همان قطع اصولی است و همه فقها موکداً آن را در قاضی شرط

* استادیار فقه و حقوق اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد رشت، نویسنده مسؤل r_niaki@yahoo.com

** عضو هیات علمی دانشگاه پیام نور

تاریخ وصول: ۱۳۹۳/۱۲/۲ - پذیرش نهایی: ۱۳۹۴/۱۱/۲۱

می‌دانند. تلقی علم داشتن (نه ظن) از علم قاضی، سرّ حجیت مطلق آن در دیدگاه بسیاری از فقها و حقوقدانان و نیز تقدم آن بر دیگر ادله است.

کلیدواژه: علم قاضی، قطع، یقین منطقی، علم عادی، اطمینان

۱- مقدمه

شناخت درست ادله اثبات دعوی چه از بُعد کمی و چه از بُعد کیفی، در قضاوت عادلانه و احقاق حق، نقش اساسی دارد. ادله در نظام های حقوقی، خصوصاً نظام قضایی اسلام، از اهمیت بسزایی برخوردار می‌باشد و در این میان، علم قاضی که در فقه امامیه و قانون موضوعه بدان تصریح گردیده به طریق اولی مورد توجه است. علم قاضی علی رغم اهمیت فوق العاده آن، هنوز چه در ماهیت و چه در کارکرد، ناشناخته باقی مانده است؛ در حالی که حجیت آن تقریباً مورد اتفاق و مستقلاً دلیل اثبات می‌باشد.

علمی که در علم قاضی مطرح می‌باشد هم از نظر مفهوم شناسی و هم از نظر ماهیت، مورد پردازش مستقل قرار نگرفته است. آیا این علم، معنای مطلق علم را با خود همراه دارد که عبارت از ادراک است؟ یا این که این علم در فقه و حقوق، اصطلاحاً به کار می‌رود؟ اگر علم در علم قاضی یک اصطلاح است محصول رویکردی کدام حوزه است؟ آیا محصول حوزه معرفت‌شناسی است یا این که مصطلح حوزه اصول با صبغه غیر فلسفی است؟ آیا علم در حوزه قضاء و دادرسی مفهوم و ماهیتی جدا از علم در دیگر حوزه‌های فقه اسلامی دارد؟ چرا در بحث حجیت علم قاضی در دیدگاه محققانی، موضوعات حق الناس و حق الله جدا انگاشته می‌شود؟ آیا علم قاضی یک دلیل مستقل محسوب می‌گردد؟ جایگاه و نسبت ادله احصاء شده در فقه و حقوق با علم قاضی چیست؟

به نظر می‌رسد اگر ماهیت علم قاضی تبیین شود که از نظر این مقاله همان قطع اصولی است و باز از نظر نگارنده، عبارت اخرای علم عادی اطمینان‌بخش است و در

حوزه معرفت‌شناسی می‌توان آن را یقین موضوعی دانست، بسیاری از پرسش‌های دیگر پاسخ روشن می‌یابد.

آن چه این مقاله متکفل آن است شناسایی ماهیت علم قاضی است که به نظر می‌رسد در اعتبار یافتن یا نیافتن آن و جایگاه آن در ادله و نسبتش با دیگر ادله بسیار دخالت دارد.

۲- دیدگاه‌ها درباره ماهیت علم قاضی

سه گزینه درباره ماهیت علم قاضی قابل تصور است:

(۱) علم قاضی، علم یقینی منطقی است؛ (۲) علم قاضی، علم عادی اطمینانی است؛ (۳) علم قاضی، ظن است.

مقدمتاً توضیحی درباره علم یقینی منطقی (یا عقلی)، علم عادی یا قطع و ظن ارائه می‌گردد تا با شناخت ماهیت هر یک به حقیقت علم مورد نظر در علم قاضی دست یابیم.

واژه شناسان در کتاب‌های لغت، یقین را بخشی از آگاهی می‌دانند که چند ویژگی دارد:

نابودکننده شک و نقیض آن (لسان العرب/۱۳/۴۵۷؛ مجمع البحرین/۴/۵۸۰) فراهم آورنده آرامش روان (مجمع البیان/۱/۷۵)؛ پایدار کننده حکم و تصدیق آن (معجم مفردات الفاظ قرآن/۸۹۲).

با توجه به آن چه که در لغت درباره یقین و علم آمده است و تحلیلی که حاصل سیر در تعاریف و توصیفات این مفاهیم است، می‌توان گفت که علم دارای اوصاف و کیفیاتی است که بر اساس آن به انواعی تقسیم می‌گردد. یک وصف آن یقین است. در واقع، علم در اعلا درجه برخوردار از سکونت نفسانی یا همان اطمینان، یقین می‌شود «اليقين من صفة العلم و هو سکون الفهم مع ثبات الحكم» (همان).

ابراهیم(ع) هم از خدا علم یقینی اطمینانی می‌خواهد. اگر به واژه‌های «أرنی» که گویای خواستن علم است و «لیطمئن» که گویای نوع علمی که ابراهیم تقاضا می‌کند می‌باشد و نیز به واژه «إعلم» که گویای علم حاصل شده است، توجه گردد (بقره/۲۶۰) و سپس به واژه‌های مندرج در «لیکون من الموقنین» و «کذلک نری ابراهیم ملکوت السماوات و الارض» (انعام/۷۵) عنایت گردد، بدست می‌آید که علم در اعلا مرتبه خود همان یقین خواهد بود: «إِنَّ الْيَقِينَ هُوَ الْعِلْمُ الْمُتَّصِفُ بِالثَّبَتِ وَالِاطْمِئِنَانِ» (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم/۱۴/۲۶۴) این یقین، علمی است ثابت در نفس به گونه‌ای که شک پذیر نیست و در آن سکونت نفسانی و آرامش وجود دارد (همان).

از دیدگاه ابن سینا، علم به معنی اخص، دانش یقینی است که حاصل اعتقاد و تصدیق می‌باشد که در آن علاوه بر نسبت محمول به موضوع، این نیز مورد اعتقاد باشد که سلب آن محمول از آن موضوع ممکن نیست (شفاء/۵۱) در این انظار فرقی بین علم و یقین نیست.

تعریف بهمنیار نیز در همین راستاست: «العلم اعتقاد بأنّ الشیء کذا و أنّه لایمکن أن لایکون کذا» (التحصیل/۲۶۳) وی پیش از این، یقین را نیز چنین تعریف کرده بود: «الیقین هو أن يتصور أنّ الشیء کذا و يتصورّ معه أنّه لایمکن أن یکون کذا» (همان/۱۹۲). پس از منظر این دانشمندان، علم و یقین دو مفهوم مترادف اند. اما چنان که گفتیم یقین وصف علم است همراه با سکونت نفسانی. علم مقسم است و مطلق ادراک (کشاف اصطلاحات الفنون/۲/۱۲۱۹) که اگر یقین همراهی‌اش کند، علم یقینی می‌شود. در نتیجه از نظر لغت، تفاوت علم و یقین در این است که علم مقسم است. آن چه که در مقابل یقین قرار می‌گیرد و نقیض آن می‌باشد شک است (موسوعه مصطلحات الفلسفه عند العرب/۱۰۰۸) لذا، برخی دانشمندان به گونه‌ای از یقین تعریف کرده‌اند که بین آن و علم فرقی به میان می‌آید: «الموقن، العالم بالشیء بعد حیره الشک و الشاهد انهم يجعلونه ضدّ الشک فيقولون شک و یقین و قلّما یقال شک و علم» (معجم الفروق اللغویه/۳۷۴) یقین و شک در این تعریف، ضدّ هم قرار گرفته‌اند که به طور دقیق با هم مخالف اند، اما در

مورد علم چنین نیست. «العلم اعتقاد علی ما هو به علی سبیل الثقه؛ و الیقین هو سکون النفس و تلج الصدر بما علم» (همان) پس علمی که برای انسان آرامش بیاورد یقین است. اما این علم یقینی چگونه حاصل می‌شود؟ از آنجایی که مبدأ علم با شکل‌گیری صورت‌های ذهنی یا همان تصورات است بنابراین یقین در یک روند به وجود می‌آید. با اجتماع دلایل و تعاقب امارات، یقین که نوعی علم و اعلاهی آن است، ظهور می‌کند «فالیقین اسم لعلم کان فی اول الأمر اعتقاداً ضعیفاً ثم اجتمعت الدلائل فتأكد الاعتقاد و صار علماً» (موسوعه مصطلحات الامام فخرالدین الرازی/۸۷۷) و «الیقین هو العلم الذی حصل بسبب تعاقب الامارات الکثیره و ترادفها حتی بلغ المجموع الی افاده الجزم» (همان).

یقین در کاربرد منطقی، فلسفی و کلامی، دربردارنده چهار عنصر اساسی است: باور به مفاد گزاره، جزم، صدق و زوال ناپذیری. «الیقین هو التصدیق العاجز المطابق للواقع الثابت» (الحاشیه علی تهذیب المنطق/۱۱۱؛ اساس الاقتباس/۴۰۹) عنصر باور، آن چه را که مانند شک و تصورات، اعتقاد شمرده نمی‌شود به کناری می‌نهد. مؤلفه جزم، باورهای غیر جزمی، مانند ظن را بیرون می‌کند. قید صدق، باور جزمی غیر مطابق یعنی جهل مرکب را پس می‌زند و سرانجام با عنصر زوال ناپذیری، باور جزمی مطابق با واقعی که احتمال زوال دارد؛ یعنی تقلید مطابق با واقع، از دایره تعریف کنار می‌رود (التعریفات/۱۹۴؛ شناخت شناسی در قرآن/۲۳۹).

اما یقین در علم اصول همان قطع اصولی است که برای مکلف حاصل می‌شود؛ با این فرق که در یقین، انطباق قطعی با واقع ملحوظ و معتبر می‌باشد؛ اما در قطع اصولی، لزوم کاشفیت از واقع مطرح نیست و به همین جهت، قطع اصولی گاه با واقع منطبق می‌باشد و گاه نه (تهذیب الاصول/۸۴/۲)؛ این مفهوم یعنی قطع، با حیثیت اصولی در حوزه فلسفه و معرفت شناسی استعمال ندارد.

در شرع و فقه اسلامی، اصل اولی و تکلیف، دستیابی به علم است. ولی در عمل، اصولیان برآنند که مکلف در کشف مراد شارع تنها با علم مواجه نیست بلکه حالات سه‌گانه‌ای می‌یابد: علم (قطع)، ظن و شک (فرائد الاصول/۲/۱).

علم در تقسیم فوق، نمی‌تواند علم یقینی منطقی باشد چون در علم فوق، برخلاف یقین منطقی، مطابقت با واقع ملحوظ و مشروط نیست و این مطلب، مورد اتفاق است. آن چه اصول آن را یقین و قطع می‌شمارد، گستره‌ای فراخ تر از یقین منطقی است. در اصول، هرگونه باور جزئی که احتمال خلاف آن نمی‌رود، یقین و علم تلقی می‌گردد؛ خواه صادق هم باشد و خواه نباشد. اصولیان درباره قطع، دو لحاظ را در نظر می‌گیرند: ۱- اصابت با واقع؛ به این معنا که آن چه قاطع بدان یقین کرده است، در واقع ثابت باشد، در این حالت می‌گوئیم: قطع با واقع مطابق است. این همان است که در منطق و فلسفه و حوزه معرفت‌شناسی بدان یقین منطقی گویند. ۲- اصابت قاطع در قطع خود؛ به این معنا که قطع قاطع، بر پایه‌های درست و متناسب با خود شکل گرفته باشد. به عبارت دیگر، بین قطع او و سبب حصول آن رابطه‌ای منطقی و معقول برقرار باشد؛ اسباب و اساس قطع، اگر متناسب با تحصیل قطع باشد، مبررات موضوعی نام دارد و در این حالت می‌گویند: قاطع در قطع خود درست عمل کرده است. اما اگر وی تحت تأثیر حالت روانی خاصی مثل زودباوری، به امری یقین کند، مانند آن که کسی بر اساس یک خبر ثقه، قطع یافته باشد در قطع خود مصیب نیست (دروس فی علم الاصول/۳۹/۳).

در علم اصول، از یقین منطقی نیز با تعابیر مختلف سخن به میان آمده است؛ مثل علم عقلی، یقین عقلی و گاهی علم و قطع؛ اما از آنجا که اصول، مقدمه فقه است و این یقین منطقی تقریباً در فقه قابل حصول نیست، دانا‌یان اصول، سخن از علمی دیگر به میان می‌آورند و آن علم عادی است که در اکثر مواقع، واژه اطمینان را به جای آن به کار می‌گیرند: «... إن مرادنا من العلم هو العلم العادی الذی یحصل به الاطمینان و یرتفع به التزلزل، لا العلم البرهانی الذی لایحتمل فیہ الخلاف عقلاً...» (العناوین الفقهیه/۲۰۳/۲): منظور ما از علم همان علم عادی است که به وسیله آن اطمینان حاصل می‌شود و تردید و تزلزل از بین می‌رود؛ نه علم برهانی که عقلاً در آن احتمال خلاف نمی‌رود....».

در اصول به جهت کثرت کاربرد اطمینان و معیار بودن اطمینانی که از علم عادی حاصل می‌شود، در بسیاری از کتب اصولی و فقهی به جای علم عادی، اطمینان استعمال می‌گردد. در فقه، ملاک و مناط کشف مراد شارع، حصول همین اطمینانی است که بدان علم عادی نیز گویند. فقها بر آنند که اطمینان تنها حالت ممکن و قابل پذیرش در قالب علم عادی در اعتبار یافتن استخراج حکم و کشف واقع و واضح شدن تکلیف مکلفین است «مدار مسائل فقهیه، اطمینان است» (مذهب الاحکام/۳۹۹/۳) «اصل آن است که بعد از حصول اطمینان، چیز دیگری معتبر نیست» (همان/۱۳/۲۴۸) با سیری در کتب فقهی، با انبوهی از بهره‌مندی دیدگاه‌های فقها از اطمینان در عرصه‌های مختلف فقهی مواجه می‌شویم: «بناء فقهاء در فقه عمل به علم عادی است...» (همان) «حجت فقهیه، تحصیل اطمینان است» (ما وراء الفقه/۲۱/۱) این بهره‌مندی هم در احکام و هم در موضوعات مورد توجه بوده است. «اصل آنست که بعد از حصول اطمینان، چیز دیگری معتبر نیست» (مذهب الاحکام/۳۹۹/۳).

اطمینان، قسیم علم، چه یقینی منطقی چه یقینی اصولی و نیز ظن نیست. حسب مفهوم شناسی، اطمینان وصف علم است (در حوزه فلسفه و منطق، وصف علم یقینی و در حوزه فقه و اصول، وصف علم عادی) اطمینان علم نیست؛ بلکه سکون نفس و آرامش نفسانی از اوصاف و آثار و از لوازم علم است (المیزان/۲/۳۴۷) و البته گاهی این اطمینان به جای یقین نیز به کار می‌رود (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم/۱۳/۶۱).

در معرفت‌شناسی چیزی به نام علم عادی وجود ندارد. علم عادی یک اصطلاح در حوزه فقه و حقوق است. نظر ما این است که علم عادی اطمینانی همان قطع اصولی است اما اکثر اصولیانی که از علم عادی سخن گفته‌اند، آن را ظن دانسته‌اند؛ البته با تعابیر مختلف: ظن متاخم به علم، ظن اطمینانی، ظن غالب، ظن قوی و

این اصولیان می‌گویند که عرف و عقلا به نوعی از ظن که در آن به احتمال نقیضش توجه نمی‌کنند، علم می‌گویند. ایشان بر آنند که این علم عادی دارای جزمیت است (از نگاه عرف) و دارای سکونت نفسانی یعنی همان اطمینان است (باز از نگاه

عرف). لیکن در اینباره باید گفت که قطع در علم اصول نیز دارای خصوصیت جازمیت و سکونت نفسانی است؛ و تنها مطابقت با واقع در آن شرط نیست. علم با جزمیت بدون احتمال خلاف واقع، افاده علم یقینی (یقین عقلی) می‌کند. و علم با جزمیت بدون احتمال خلاف (احتمال خلاف جزم یا همان احتمال نقیض نه واقع) افاده قطع در اصطلاح بسیاری، و به تعبیر ما علم عادی می‌کند و علم بدون جزمیت همان ظن و شک خواهد بود. جزمیت، محصول بی‌نقیض بودن علم است. مطابقت با واقع و عدم مطابقت با واقع، عنصر دیگری غیر از جزمیت است. با جزمیت، مطابقت با واقع ثابت نمی‌شود. پس قطع در اصطلاح اصول که یقین عقلی یا منطقی نیست عبارت دیگری از علم عادی است؛ و هیچ‌گاه ظنی که جزمیت در آن نیست نخواهد بود (مفاتیح الاصول/۳۳۰ و ۳۳۵؛ الفوائد الحائره/۱۲۹ و ۱۳۰).

با این توضیح نسبتاً مفصل، آن چه مسلم است این است که علم قاضی، ظن حتی ظن متاخم به علم هم (بر فرض صحت این تعبیر) بنا بر دیدگاهی که این نوع ظن را (به غلط) به نام علم عادی در فقه دارای حجیت می‌داند، نیست؛ تا آنجا که حتی کسانی که نتوانستند علم عادی را از ظن متمایز سازند ولی بر اعتبار آن در کشف تکلیف در ابواب دیگر فقه اسلامی تأکید می‌نمودند وقتی به حوزه قضاء و دادرسی رسیدند مهار علم عادی را کشیدند و ورود آن را به این حوزه مجاز ندانستند (عنايه الاصول/۱۳۹) اینان علم عادی را از این جهت که ظن می‌دانستند، در این حوزه معتبر نمی‌دیدند و قائل به طرق خاص بودند (همان).

البته بر مبنای کسانی که برای علم قاضی هویت مستقل قائل نبوده و آن را محصول ادله دیگر مثل بینه، اقرار و... می‌دانند، هرچند این ادله ظنی هستند و به تبع علم قاضی هم، ظنی خواهد بود (قضا در اسلام/۱۸۸) اما به این جهت که دلیل شرعی بر اعتبار آنها وجود دارد و این ادله موضوعیت دارند و باید بدان‌ها متعبد بود، علم قاضی که ناشی از ادله دیگر است مقبولیت پیدا می‌کند. اما اگر علم قاضی را مستند به ادله دیگر ندانسته و یک دلیل اثباتی مستقل بدانیم، ظن بودن آن منتفی است.

پس تنها دو گزینه می ماند: علم قاضی، یا علم یقینی منطقی است یا قطع و علم عادی.

جهت اثبات کدامی ک بودن علم قاضی، نگاهی به آبخور علم قاضی و منابع به وجود آمدن و تغذیه آن می اندازیم. در حوزه فقه تا آنجا که تتبع شده است، فقها غیر از مواردی که به عنوان مثال ذکر کرده اند و در آن مثالها، مصداقاً منبع یا عنصری سازنده از عناصر علم قاضی را نشان داده اند، به طور کلی گفته اند که علم قاضی، حاصل راههای متعارف است (استفتائات/۲۲۲).

راههای متعارف به نظر ما عبارت اخرای قرائن و شرایط و به تعبیر قانون، امارات است که قدرت این قرائن و شرایط و... تولید ظن نوعی است؛ و با تراکم این قرائن، علم عادی مورد نظر به وجود می آید.

در قوانین موضوعه، علم قاضی، هم در قالب دلیل امارات آنجا که به نظر قاضی واگذار شده است مطرح و محقق است (ماده ۱۳۲۱ و ۱۳۲۴ ق.م) و هم به صورت دلیلی مستقل در کنار دیگر ادله مطرح شده است (مواد ۲۱۱ و ۲۱۲ ق.م.ا).

شناخت امارات اشاره شده و مستندات بین و نیز راههای متعارف بیان شده از سوی فقها ما را به درک ماهیت علم قاضی و این که از کدام دو گزینه اشاره شده فوق است نزدیک می کند. بر این اساس و جهت دستیابی به هدف فوق لازم است از یک سو اشاره ای کوتاه به ادله که مقسم امارات است بشود و از سوی دیگر چنان که گفته شد به علم قاضی که به طور مستقل یکی از ادله قلمداد شده نظری بیافکنیم و در این میان تأملی نیز در راههای متعارف عنوان شده فقها، بنمائیم:

۳- مفهوم دلیل (ادله)

در واژگان شناسی ادله، گفته اند که جمع دلیل است و دلیل هم به معنای راهنما و هر چیزی که برای اثبات امری به کار برده شود، می باشد (اساس البلاغه/۱۹۳؛ المعجم

الوسیط/۲۹۴) در لغت‌نامه‌های فارسی نیز آن را به معنای: راهنما، راهبر، رهنمون و... گرفته‌اند (لغت‌نامه دهخدا/۱۹۱/۲۰).

در اصطلاح، از نظر فقهی می‌توان از مجموعه انظار فقها استحصال کرد که هر طریقی که کشف تکلیف شرعی بنماید (مبادی فقه و اصول/۲۰)؛ در حقوق، گفته‌اند: «ادله اثبات دعوی در مراجع قضایی به کار می‌رود و ادعای مدعی را می‌تواند اثبات کند» (ادله اثبات دعوی/۷)؛ «آن چه وجدان دادرس را در اثبات ادعا قانع می‌کند» (ادله اثبات دعوی/۳)؛ «راهنمای اندیشه را دلیل باید نامید؛ خواه در این راهنمایی، وصول به مجهول مورد نظر باشد یا صرفاً وصول به هدف مورد توجه باشد؛ هر چند که مجهول حل نشود» (دانشنامه حقوقی/۳۱۲/۴)؛ «دلیل چیزی است که برای اثبات امری در خصوص دعاوی به کار می‌رود. قوانینی که جنبه اثباتی دارند و کاشف از امری می‌باشند، دلیل نامیده می‌شود» (ترمینولوژی حقوق/۳۰۹). در تعریف قانونی، «دلیل عبارت از امری که اصحاب دعوی برای اثبات دعوی یا دفاع از دعوی به آن استناد می‌نمایند» می‌باشد (ماده ۱۹۴ ق.آ.د.م).

در مجموعه قوانین ما، مصادیق و موارد ادله عبارتند از: [اقرار، اسناد کتبی، شهادت، امارات و قسم] (ماده ۱۲۵۸ ق.م)، [کارشناسی و معاینه محل] (ماده ۲۴۸ و ۲۵۷ ق.آ.د.م)، [علم قاضی و قسامه] (مواد ۲۱۱، ۳۱۲ ق.م) [تحقیق محلی] (ماده ۲۴۹ ق.آ.د.م و نیز ماده ۸۱ ق.آ.د.ک).

در فقه علاوه بر بینه، اقرار و سوگند، در کتاب قضا علم قاضی را نیز به عنوان دلیل اثباتی مورد بحث قرار داده و حجیت آن را پذیرفته‌اند (تحریر الوسیله/۴۶۸/۲؛ مبانی تکمله المنهاج/۱۲/۱؛ کتاب القضاء/۱۵۵/۱؛ العروه الوثقی/۳/۳۱).

با بررسی متون حدیثی و فقهی، در ابتدای امر به نظر می‌رسد که ادله در نظام حقوقی اسلامی و به دنبال آن، سیستم قضایی ایران محصور و احصاء شده باشد و به اصطلاح در روش قضایی خود پایبند «ادله قانونی» باشد ولی از آنجا که در ادله به امارات قضایی توجه شده است که در آن علم قاضی و ارزیابی وی درباره امارات،

معیار است؛ و با توجه به تبصره ماده ۲۱۱ ق.م. و از سوی دیگر، نوع چینش ادله، مبین آن است که علم قاضی به عنوان یک دلیل مستقل، مورد نظر بوده و محاسبه گردیده است، می‌توان گفت که نظام حقوقی در دادرسی از سیستم قضایی ادله اخلاقی یا معنوی بهره می‌برد.

بنابراین، با توجه به نقش علم قاضی در دلیل اماره در نظام حقوقی و نیز علم قاضی به عنوان یک دلیل مستقل در قوانین موضوعه و فقه اسلامی، سیستم دادرسی از نوع اخلاقی یا وجدانی است؛ چرا که سازنده علم قاضی، همه طرق، قرائن متعارف و مستندات بین است؛ حتی تکنولوژی، روش‌ها و ابزارهای علمی حکایت‌گر از واقع که ایجاد علم برای قاضی می‌نماید. با بررسی این دو دلیل (یعنی امارات و علم قاضی)، ضمن اثبات نظر فوق به هدف این بحث که فهم ماهیت علم قاضی است نائل می‌آئیم. اماره چنان که ماده ۱۳۲۱ ق.م می‌گوید: «عبارت از اوضاع و احوالی که به حکم قانون یا در نظر قاضی دلیل بر امری شناخته می‌شود.» از این ماده معلوم می‌شود که اماره، امر معلومی است در خارج که به وسیله آن، امر مجهولی ثابت می‌گردد.

اعتبار اماره مبتنی بر استقرایی است که در موارد عدیده متشابهی به عمل آمده و گاه رعایت نظم و اجتماع و اخلاق نیز آن را تأیید می‌نماید. مثلاً در مورد اماره تصرف مذکور در ماده ۳۵ ق.م «تصرف به عنوان مالکیت، دلیل مالکیت است مگر این که خلاف آن ثابت شود» تصرف به عنوان مالکیت که یک امر مادی و معلومی است، دادرس را به امر مجهولی (مالکیت) که مورد اختلاف متداعیین است، راهنمایی می‌کند. این راهنمایی به وسیله استقرایی که در موارد مختلف در خارج به عمل آمده، استنباط شده است (امامی/حقوق مدنی/۲۰۸/۶) حسب ماده ۱۳۲۱ ق.م امارات بر دو قسم است: اماره قانونی و اماره قضایی.

امارات قانونی، اماراتی هستند که قانون آن را دلیل بر امری قرار داده است، مثل امارات مذکوره در مواد ۳۵، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۱۰ و ۱۱۵۹ ق.م. اماره قانونی از این نظر که قانون آن را دلیل بر امر مجهول قرار داده است اماره قانونی نامیده شده است؛ لذا موارد

آن را قانون باید معرفی نماید. این امارات قانونی در کلیه دعاوی پذیرفته است و چنان که گذشت عبارت از اوضاع و احوال موجود در خارج است که عقل به وسیله آن بر امر مجهولی پی می برد. عمل عقل در به دست آوردن امر مجهول، نتیجه استقراء می باشد که در اشباه و نظائر آن اوضاع و احوال جمع آوری شده است. به کمک این استقراء، ظن نوعی به وجود می آید (همان/۶/۲۱۱)؛ اگر این امارات تراکم یابد و ارزش احتمالی را تقویت و بالا ببرد تا آنجا که احتمال مخالفت به صفر برسد، موجب ظهور علم یا یقین عادی می گردد. و بر این اساس، قاضی و دادرس بر مبنای علم و یقین حکم می کند نه ظن؛ هرچند انکشاف حاصل آید که این حکم خلاف واقع بوده است؛ چون آن چه لازم بوده محقق شده است: علم، سکونت، جزمیت و فقدان نقیض. بدین جهت در ماده ۱۳۲۳ ق.م.آ.م.ه است که اگر دلیلی بر خلاف ارائه شود اماره اعتبار نخواهد داشت.

اما اماره قضایی که باید برای قاضی افاده علم نماید، چنان که در ماده مربوطه ذکر شده است، عبارت است از اوضاع و احوالی در خارج که به نظر قاضی دلیل بر امری شناخته می شود. درجه ارزش اماره قضایی به نظر قاضی واگذار شده است. اعتبار اماره قضایی مبتنی بر علمی است که از اوضاع و احوال موجود برای قاضی در رسیدگی به دعوا حاصل می شود. با توجه به تبصره ماده ۲۱۱ ق.م.ا، آن چه که علم قاضی را محقق می کند باید نوعاً علم آور باشند و آنها عبارت اند از نظریه کارشناسی، معاینه محل، تحقیقات محلی، اظهارات مطلع، گزارش ضابطان و سایر قرائن و امارات. آن چه که به عنوان علم قاضی در بحث قضا و شهادت و بخش هایی از حدود در فقه اسلامی مطرح می باشد محصول همین امارات، خصوصاً امارات قضایی است که گاه بدان قرائن، شرایط، اوضاع و احوال اطلاق می کنند. و بر این مبناست که می گوئیم مجموعه امارات چه قانونی و چه قضایی را از نظر فقه اسلامی عناصر قرینه ای تشکیل دهنده علم قاضی یا همان راه های متعارف و مستندات بین می دانیم.

بنابراین می‌توان گفت که حقیقتاً ماهیت علم قاضی، علم عادی اطمینانی است (که از نظر ما همان قطع اصولی است و از منظر معرفت‌شناسی، یقین موضوعی^۱ می‌باشد) که از هر راهی حاصل نمی‌آید. این علم آن زمان محقق و معتبر است که از راه های متعارف و بین فراهم آمده باشد. «بعید نیست، جواز حکم به علم چه در حقوق‌الله و چه در حقوق‌الناس، از هر سببی که حاصل شود، در صورتی که عادی باشد نه مثل جفر، رمل [علوم غریبه]» (استفتانات/۲۲۲).

بدیهی است که راه های متعارف و مستندات بین، یقین‌زا به معنای یقین برهانی و فلسفی، نیستند. راه های عادی، قابل بهره‌مندی برای قاضی، تولید کننده یقین منطقی برای قاضی نخواهند بود. روایات مربوطه نیز که بر علم قاضی تأکید دارد (وسائل الشیعه/۱۱/۱۸) با توجه به قرائنی که در این روایات مذکور است ناظر به علم منطقی نیست (نظام القضاء و الشهاده/۱۹۸/۱) و چنان که بیان شد، آن چه که مستند علم قاضی است، قرائن و اماراتی است که برای او علم‌آوری کند. این قرائن ممکن است در قالب نظریه کارشناسی، تسامع و استفاضه مفید علم که از ناحیه انجام تحقیقات محلی یا معاینه محل به دست می‌آید، إخبار عادل واحد، اقرار در نزد قاضی تحقیق و در مراحل تحقیقات مقدماتی باشند. و منظور از اوضاع و احوال و راه‌های متعارف و مستندات بین غیر از این موارد و مانند آن نمی‌تواند باشد. بر این مبناست که بعضی از فقها به صراحت، روش های علمی جدید کشف جرم را جزء منابع حصول علم معتبر قاضی می‌دانند (فقہ الامام جعفر الصادق/۱۲۳/۶).

^۱ - یقین موضوعی از نوآوری های شهید صدر است. وی بر خلاف بسیاری از دانشمندان معتقد به یقین‌آوری استقراء [نافص] است. وی مودای ادله احرازی مورد بحث در اصول مثل تواتر، اجماع، و سیره را قطع و یقین می‌داند، البته نه یقین منطقی بلکه یقین موضوعی. بحث مستوفای ایشان در کتاب «الأسس المنطقیه للاستقراء» طرح شده است. ایشان از نتیجه این بحث در بسیاری از حوزه های فکری از جمله اصول و فقہ بهره جسته است. نگارنده از این جهت که موجب تطویل مقاله نشود از طرح آن خودداری نموده است. علاوه بر کتاب فوق، رجوع شود به: بحث فی علم الاصول/۳۲۷/۴ به بعد؛ دروس فی علم الاصول/۱۱۸/۲.

محمدجواد مغنیه، راه های حصول علم قاضی را که در خلال بررسی پرونده به وجود می آید، به شرح زیر برشمرده است: ۱- معاینه محل به وسیله قاضی، ۲- قرینه ها و اماره های موضوعی (قضایی)، ۳- اموری که همه مردم، درستی و نادرستی آن را به خوبی در می یابند، ۴- طب شرعی (پزشکی قانونی)، ۵- مبانی عمومی و متداول شرعی (همان).

این امارات و قرائن هر قدر از قوام و قدرت برخوردار باشند نمی توانند افاده علم یقینی منطقی کنند. پس قرائن، شرایط، اوضاع و احوال در نظر قاضی حسب آن چه درباره علم عادی بیان داشتیم با روند استقرایی، تراکم پیدا کرده و با تقویت ارزش احتمالی شان افاده قطع و علم اصولی یا به تعبیر ما همان علم عادی اطمینانی می کنند. با این حال، عده ای از فقها بر این باور نبوده و معتقدند که اولاً- علم قاضی، علم یقینی منطقی است؛ و ثانیاً- یقین یا قطع حاصل از تجمع قرائن ظنی، حجیت ندارد. شاید بتوان سه نظر را در میان فقها رصد کرد:

بعضی معتقد به موضوعیت ادله اثباتی (یعنی بینة، اقرار و سوگند) در قضاء هستند و در عین حالی که ملاک حجیت در کشف را در همه ابواب فقهی، اطمینان می دانند، در باب قضاء بهره مندی از اطمینان (علم عادی) را جایز نمی دانند: «و بالجمله إنَّ الملاك في عامه الامور الراجعة الى أنفسنا في غير مقام القضاء والحكم بين الناس هو حصول الوثوق والاطمينان من دون حاجة الى البينة أصلاً كما أنَّ الملاك في مقام القضاء والحكم بين الناس هو قيام البينة من دون حاجة الى افادتها الوثوق والاطمينان ابداً» (عنايه الاصول/۳/۱۳۹): به طور کلی، ملاک در عموم امور مربوط به انسان غیر از مقام قضا و فصل خصومت بین مردم، به دست آوردن اطمینان است و این اطمینان هیچ نیازی به بینة ندارد؛ چنان که ملاک در مقام قضاوت و فصل خصومت بین مردم، قیام بینة می باشد، بدون آن که نیازی باشد که این بینة، افاده اطمینان بنماید یا نه!

بعضی علم قاضی را در دادرسی اصل و مقدم بر همه ادله و با ماهیت یقینی می - دانند؛ ولی برآنند که با توجه به عدم وجود زمینه تحقق آن، آنجایی که برای قاضی

علم حاصل نمی‌گردد و یا این که شارع مصلحت‌اندیشی کرده و طرق دیگری را جهت تسهیل امور و حل و فصل دعاوی قرار داده است از اصل عدول می‌شود: «اصل در مسأله قضاوت این است که مثل سایر تکالیف اسلامی از روی علم و یقین انجام گیرد (حتی الامکان) نه از راهی دیگر، مگر در موردی که شارع مقدس صریحاً بیان فرموده باشد که به راه خاص دیگری باید بسنده کرد؛ زیرا تکلیف با علم و یقین محقق می‌شود و زوال و اتمام و اسقاط آن هم یقین می‌طلبد، نه شک و ظن؛ زیرا اقوی به وسیله اضعف زایل نخواهد شد. از طرف دیگر، دلیل روشن و قطعی شرعی داریم بر روا بودن قضاوت بر طبق اصول و قواعدی که به هیچ وجه افاده علم و جزم نمی‌کند، از قبیل: اقرار، بینه، ید، استفاضه و استشهدا محلی. رمز این کار هم آسان کردن امور برای مردم بوده است؛ چون اگر راه قضاوت کردن بین مردم، منحصر و محدود به علم قاضی می‌شد، اصلاً باب قضاوت بسته و حقوق مردم تضییع می‌شد (فقه الامام جعفر الصادق/ ۱۲۴/۶-۱۲۵).

از نظر ما چنان که پیش از این بیان داشتیم، علم قاضی مورد توجه مرحوم مغنیه، با توجه به مطلب نقل شده ایشان درباره منابع و طرق ایجاد کننده این علم، قاعدتاً علم عادی اطمینانی یا همان قطع اصولی می‌باشد نه یقین عقلی؛ هر چند در عبارت‌های ایشان تصریح به یقین عقلی می‌شود. دلیل ما یکی طرفی است که ایشان در جهت تولید علم برای قاضی بیان داشته است که قدرت افاده یقین عقلی را ندارند، و دیگر این که وی طرق و منابع علم قاضی را بعد از برشمردن بعضی طرق، نامحدود می‌داند.

اما عده‌ای دیگر که به نظر می‌رسد قائل به موضوعیت ادله نباشند، علم قاضی را جز علم یقینی منطقی نمی‌دانند؛ اما از نظر ایشان، طرقی که ایجاد کننده این علم هستند تنها طرق حسی‌اند؛ و طرق غیرحسی چون ظنی‌اند اعتباری ندارند: «در باره علم قاضی، صحیح این است که بین اقسام علم [از نظر طرق تحصیل آن] تفصیل قائل شویم؛ یعنی علم قاضی را آنجا که از طرق حسی و یا راه‌های نزدیک به حس، علم به وجود می‌آید، حجت بدانیم، اما در مواردی که پیدایش این علم، ناشی از اسباب حدسی بوده، چنین علمی را معتبر ندانیم...؛ به این دلیل که اگر ما قائل به حجیت علم قاضی از هر

راهی که باشد بشویم، نتیجه این خواهد شد که به هر سببی و طریقی که تولید ظن و گمان کند، در صورتی که از تراکم و تعدد آن طرق ظنی، سرانجام به یقین برسیم، باید اکتفا کنیم [در حالی که نباید چنین باشد]؛ مثل بسیاری از راه هایی که در زمان ما مرسوم گشته که قضات معمولاً برای کشف واقع و حقیقت موضوع، به سراغ کارشناسان (پلیس علمی، پزشک قانونی، و اداره تشخیص هویت) می‌روند و از آن راه‌ها، نوع جرم و مجرم را تشخیص می‌دهند و اگر مثلاً آن آثار با نوع اسلحه موجود در دست متهم به جنایت، موافقت داشت، گمان قوی پیدا می‌کنند که این جنایت توسط این شخص صورت گرفته است و یا اگر موافقت نداشت، زمینه را برای تبرئه متهم به قتل یا ... فراهم می‌کند و ظن قوی پیدا می‌شود که او جانی نباشد و یا از روی انواع خراش و جراحت موجود و مشهود در بدن فرد یا افراد طرف نزاع، گمان به وقوع درگیری بین آنان پیدا می‌کند و یا از حضور شخص بد سابقه و شرور در محل ارتکاب جرم، گمان به انتساب جرم به او پیدا می‌شود و یا از این راه که در مقابل سؤال های مستنطق و بازپرس و یا قاضی، پاسخ های متناقض بدهد، ظن غالب به توجه اتهام به او پیدا شود و یا از گفته و گواهی کودک و دیگر افراد غیر واجد شرایط ادای شهادت علیه متهم، گواهی دهند؛ و یا این که در بین مردم شایع باشد که جرم و یا جنایت از چه کسی سرزده، ولی شاهد شرعی در بین نباشد و یا افراد فاسقی که معروف به راستگویی هستند، له یا علیه کسی گواهی بدهند و یا از روی فیلم و نوار بعد از انضمام چند امر از این امور، یقین حاصل شود و یا به کمک پلیس علمی و معاضدت کارشناسان تشخیص هویت، از راه انگشت‌نگاری و کشف اثری از تماس مجرم و یا متهم در محل وقوع جرم و یا به دست آمدن شیئی از اشیای متعلق به عامل جرم و جنایت، از قبیل مو یا لکه خون و یا بزاق و ترشحات مخاطی ... و ارسال آنها به آزمایشگاه و تحصیل نتیجه ظنی و یا در مسأله اثبات نسب، گمان پیدا کردن به ریشه نسبی شخصی از روی آزمایش و تعیین گروه خون اصحاب دعوی و فرد متنازع فیه و یا پی بردن به صحت و سقم سخنان شخص مدعی و یا متهم به وسیله دستگاه های خاصی [که در بعضی از نقاط دنیا

مورد استفاده کارآگاهان و سرویس های امنیتی قرار می گیرد] که به نظر بعضی که نفس علم را معتبر می دانند، هرچند از هر راهی فراهم آید، از تراکم این امور هم اگر علم حاصل شد، حجّت و قابل استناد می باشد، ولی به نظر ما این چنین حدسی کفایت نمی کند؛ به هر درجه ای از یقین آوری که برسد، مگر این که از راه مبادی حسّی^۲ و یا قریب به حسّ^۳، که برای هر کسی که از آن منظر نگاه کند، برای او علم آور باشد، قطع و یقین حاصل شود که آن حجت خواهد بود، نه غیر آن» (انوار الفقاهه/۴۶۸-۴۷۱).

بر اساس این دیدگاه، عملاً عرصه ای برای تحقق علم قاضی نمی ماند؛ مگر به ندرت. مضاف بر این که در این دیدگاه، توجیهی برای پذیرش ادله دیگر جز بر مبنای تعبد نمی ماند، چون غالباً ادله دیگر به نظر این فقها ظنی اند.

تمایل به یقینی بودن علم قاضی در میان فقهای دیگری نیز قابل مشاهده است. در پرسشی از یکی از فقهای معاصر آمده است:

آیا همان طور که قاضی می تواند به علم خود حکم کند به اطمینان هم می تواند حکم نماید یا خیر؟ و در این جهت، بین اطمینان حاصل از استفاضه در انساب و اوقاف و مناکح و سایر موارد، فرقی هست یا خیر؟

جواب: آن مقدار که مسلم است، جواز قضا به علم است و حجّت بودن اطمینان، مشکل است. بلی در خصوص اوقاف، شهرت حجّت است و در انساب و مناکح نیز محتاج به علم یا حجّت شرعی دیگر است.

در سؤال دیگر پرسیده شد: علمی که قاضی می تواند بر طبقش قضاوت کند آیا شامل اطمینان هم می شود یا این که منظور، فقط قطع صد در صد می باشد؟

جواب: قدر متیقن، علم است (مجمع المسائل/۳/۱۵۷).

پروژه گاه علوم اسلامی و مطالعات فقهی
مجله علمی-فقهی اندیشه اسلامی

۲- مبادی حسّی؛ مثل دیدن و شنیدن قاضی به چشم و گوش خودش.
۳- مثل استفاده از مقدماتی که واقعه را نزدیک به حس می کند، نظیر طرّقی که حضرت علی(ع) برای کشف حقیقت به کار می گرفت؛ مثل امر به دو نیمه کردن کودک مورد تنازع بین دو زن تا از روی عاطفه، مادر واقعی کشف شود.

البته می‌توان توجیهی برای این جواب‌ها به میان آورد و آن این که منظور ایشان از علم، یقین عقلی نیست بلکه منظورشان قطع اصولی است که از علم عادی که عبارت اخرای اطمینان است و آن را ظن می‌داند متفاوت می‌بیند.

تلقی ظن داشتن نسبت به علم عادی (هرچند ظن غالب) دلیلی است که در طرد آن از نظر بعضی در بحث قضاء وجود دارد و چون اصل اولی را که حرمت عمل به مقتضای آن است درباره آن جاری می‌کنند و از آنجا که بحث قضاء با عرض و مال و خون در ارتباط است و اسلام بدان‌ها اهمیت فراوان می‌دهد (اصل الشیعه و أصولها/۳۳۰)؛ لذا احتیاط را در بهره نبردن از علم عادی (با فرض ظن بودن آن) می‌دانند؛ در عین حال که از آن در ابواب دیگر حقوق اسلامی بهره می‌جویند. ولی به نظر ما اگر ماهیت علم عادی آن گونه که به فهم این مقاله رسیده است مورد توجه قرار گیرد و همان تلقی قطع اصولی درباره آن باشد، این توجیها بی‌وجه خواهد بود.

به نظر بعضی، هرچند علم عادی را ظاهراً قطع اصولی نمی‌دانند اما باز مصالح جامعه و انسجام اجتماع و تحقق عدالت و جلوگیری از بروز اختلال ایجاب می‌کند که به علم عادی تن داده شود و این یک رویه عقلایی محسوب می‌گردد: «... فلو لا الاطمینان لتوقف العقلاء بل غیرهم فی اغلب امورهم العملیه اذ لا طریق لدیهم الی حصول القطع و...» (منتقى الاصول/۴/۳۳۳). اگر اطمینان نباشد عقلا و غیر عقلا در امور زندگی و کارهایشان متوقف می‌شوند. چون راهی برای حصول قطع وجود ندارد و آنگاه که این معنا نزد عقلا ثابت باشد، حجت آن نزد شارع نیز ثابت می‌گردد، چون اگر طریقی غیر از اطمینان می‌بود شارع مقدس آن را در تشخیص احکام تکلیفیه و وضعیه و موضوعات احکام در تمام موارد عملی و فتوا و قضاوت، جعل می‌کرد. بدون اطمینان، نظام شرع مختل می‌گردد.

اشکالی که به بیاناتی مانند فوق وارد می‌شود این است که اگر اصل، عمل به علم خصوصاً در حوزه قضا است چرا باید به امور ظنی روی آورد؟! جز این است که بین قطع و یقین فلسفی و حقوقی و فقهی خلط شده است؟

حاصل مطلب این که آن چه برای مجتهد، مکلف و قاضی ملاک است حصول اطمینان است و از آنجا که اطمینان قابل حصول در فقه و شریعت، اطمینان مندرج در علم عادی است و علم عادی نیز با عنایت به مشخصاتی که دارد به نظر می رسد همان قطع اصولی‌ای باشد که یقین عقلی و منطقی نیست لذا علم قاضی که باید از طرق متعارف حاصل گردد ماهیتاً علم عادی اطمینانی یا همان قطع اصولی است.

بر این اساس، علم قاضی در مقام تعارض با ادله دیگر مقدم خواهد بود و در مقام تعارض بین شهادت شهود و امارات قضایی که به وجود آورنده علم قاضی است، جانب اماره را باید ترجیح داد، زیرا قاضی از اماره قضایی اطمینان حاصل می کند؛ در حالی که استماع گواهی و اقرار برای قاضی به جای ایجاد اطمینان فقط ایجاد ظن می کند (ادله اثبات دعوی/۳۸۸).

بدین جهت، بسیاری از فقها تصریح می کنند به این که علم قاضی، مقدم بر بینه، قسم و سایر ادله است و حتی در صورت تعارض بینه و علم قاضی، علم قاضی مقدم است (تحریر الوسیله/۴۰۸/۲) و حکم بر طبق بینه و یمین با علم حاکم به خلاف جایز نیست (استفتائات/۲۲۲) چنان که قانونگذار نیز به همین نتیجه رسید و در قانون مجازات مصوب ۹۲ به آن تصریح نمود (ماده ۲۱۲).

با تحقق علم قاضی که همراه با افاده اطمینان است برای فصل دعاوی و دادرسی به ادله دیگر نیاز نبوده و کفایت می کند که «علم برای صدور حکم، کافی است و آن را از سایر ادله بی نیاز می کند؛ زیرا برای قاضی آگاه به حقیقت موضوع، وقتی که به مؤدای علمش عمل کند، آرامش نفس و اطمینان خاطر پیدا می شود... در حالی که از راه اقرار و بینه و قسم و... سکونت نفسانی ایجاد نمی گردد... به ذهن عاقل خطور نمی کند که صدور حکم به استناد ادله ظن آور، صحیح باشد؛ اما قضاوت به استناد علم، نادرست شمرده شود» (الکافی فی الفقه/۴۲۸؛ السرائر/۵۴۲/۳).

نتیجه

منظور از علم قاضی، علم یقینی منطقی نیست و از آنجا که منابع و مبادی سازنده علم قاضی، اموری است که به صورت مجزا نهایتاً ظن نوعی تولید می‌کنند، برآنیم که علم قاضی در یک روند تزییدی و با تراکم قرائن و اوضاع و احوال و فراهم آمدن شرایط به وجود می‌آید. و این همان است که به درستی در قوانین موضوعه با عبارت امارات چه به صورت امارات قانونی و چه به صورت امارات قضایی و نیز مستندات بین بدان اشاره شده و منبع علم قاضی می‌شوند. و آن چه در لسان بعضی از فقها با عنوان راه‌های متعارف یاد شده است عبارت اخرای همین امارات و قرائن و شرایط است. بدیهی است که یقین موضوعی یا همان علم عادی، بر ادله اثباتی ظنی دیگر در حوزه دادرسی همچون بینه، اقرار و...مقدم خواهد بود. همین سخن گویای این مطلب است که تنها با در نظر گرفتن علم قاضی و حتی بدون توجه به ماهیت بقیه ادله، ادله دادرسی طریقت دارند نه موضوعیت. و بدین ترتیب نباید جلوی بهره‌برداری از وسائل، تکنولوژی و ابزارهای علمی جهت کشف موضوع دعوا در قالب افاده علم برای قاضی گرفته شود.

منابع

- آل کاشف الغطاء، محمدحسین، **أصل الشیعه و أصولها**، مصر، دار الجماهير، ۱۴۰۴ق.
- ابن سینا، **شفا (المنطق)**، تصحیح سعید زائد، قم، کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی، ۱۴۱۲ق.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، **لسان العرب**، ج ۱۳، ج ۳، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۴ق.
- اراکی، محمد علی، **استفتائات**، قم، نشر معروف، ۱۳۷۳.
- امامی، سید حسن، **حقوق مدنی**، ج ۶، ج ۱۲، تهران، انتشارات کتابفروشی اسلامی، ۱۳۷۵.
- انصاری (شیخ انصاری)، مرتضی، **فوائد الاصول**، ج ۱، ج ۱، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۶ق.
- انیس، ابراهیم و دیگران، **المعجم الوسیط**، ج ۵، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴.
- بهمنیار، **التحصیل**، تصحیح مرتضی مطهری، ج ۲، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۵.
- تهنوی، محمد علی، **کشاف اصطلاحات الفنون**، ج ۲، ج ۱، تهران، انتشارات خیام، ۱۹۶۷م.
- جرجانی، سید شریف علی بن محمد، **التعریفات**، ج ۴، تهران، ناصرخسرو، ۱۳۷۰.

- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، **ترمینولوژی حقوق**، ج ۵، تهران، کتابخانه گنج دانش، ۱۳۷۰.
- _____، **دانشنامه حقوقی**، ج ۴، چ ۴، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۵.
- جوادی آملی، عبدالله، **شناخت شناسی در قرآن**، قم، نشر اسراء، ۱۳۸۲.
- جهامی، جبار، **موسوعه مصطلحات الفلسفه عند العرب**، بیروت، مکتبه لبنان ناشرون، ۱۹۹۸م.
- حرّ عاملی، محمد بن حسن، **وسائل الشیعه**، ج ۱۸، چ ۱، مؤسسه آل البیت، قم، ۱۴۰۹ق.
- حسینی نژاد، حسینقلی، **ادله اثبات دعوی**، تهران، نشر میزان، ۱۳۷۴.
- حلبی، ابوصلاح، **الکافی فی الفقه**، تحقیق رضا استادی، اصفهان، کتابخانه امیرالمومنین، ۱۴۰۳ق.
- حلّی، ابن ادریس، **السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی**، ج ۳، چ ۲، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۰ق.
- خمینی (امام)، سید روح الله، **تحریر الوسیله**، ج ۲، قم، انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۰۸ق.
- _____، **تهذیب الاصول**، ج ۲، قم، انتشارات اسماعیلیان، ۱۳۸۲ق.
- خویی، سید ابوالقاسم، **مبانی تکمله المنهاج**، ج ۱، قم، مدینه العلم، ۱۴۱۰ق.
- دغیم، سمیح، **موسوعه مصطلحات الامام فخرالدین الرازی**، بیروت، مکتبه لبنان ناشرون، ۲۰۰۱م.
- دهخدا، علی اکبر، **لغت نامه دهخدا**، ج ۲۰، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۱.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، **معجم مفردات الفاظ قرآن**، چ ۲، دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۴ق.
- رشتی، میرزا حبیب الله، **کتاب القضاء**، تحقیق سید احمد حسینی، قم، دار القرآن الکریم، ۱۴۰۱ق.
- روحانی، سید محمد، **منتفی الاصول**، ج ۴، چ ۱، قم، چاپخانه امیر، ۱۴۱۳ق.
- زمخشری، محمود بن عمر، **دساس البلاغه**، بیروت، دار صادر، ۱۹۹۲م.
- سبحانی، جعفر، **نظام القضاء و الشهاده**، ج ۱، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، ۱۴۱۸ق.
- سبزواری، عبدالاعلی، **مهذب الاحکام**، ج ۳ و ۱۳، چ ۴، قم، دفتر آیه الله سبزواری، ۱۴۱۳ق.
- سنگلجی، محمد، **قضا در اسلام**، چ ۳، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۸.
- صدر زاده، سید محسن، **ادله اثبات دعوی**، چ ۳، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۶.
- صدر، سید محمدصادق، **ما وراء الفقه**، ج ۱، تحقیق جعفر هادی دجیلی، بیروت، دار الأضواء، ۱۴۲۰ق.
- صدر، سید محمدباقر، **دروس فی علم الاصول**، ج ۳، قم، دار المنتظر، ۱۴۰۵ق.
- طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم، **العروه الوثقی**، ج ۳، قم، مؤسسه انصاریان، ۱۴۱۵ق.
- طبرسی، فضل بن الحسن، **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، ج ۱، المکتبه العلمیه الاسلامیه، تهران، بی تا.
- طریحی، فخرالدین، **مجمع البحرین**، ج ۴، چ ۳، تحقیق سید احمد حسینی، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۰۸ق.
- طوسی، نصیر الدین، **اساس الاقتباس**، ج ۳، چ ۳، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۱.
- عسکری، ابوهلال، **معجم الفروق اللغویه**، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۲ق.
- فاضل لنکرانی، محمد، **قضا و شهادت**، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار (ع)، ۱۴۲۰ق.

- فیروزآبادی، مرتضی، **عنايت الاصول**، قم، انتشارات فیروزآبادی، ۱۴۰۰ق.
- فیض، علیرضا، **مبادی فقه و اصول**، ج ۵، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۱.
- گلپایگانی، سید محمدرضا، **کتاب القضاء**، ج ۱، قم، دار القرآن الکریم، ۱۴۱۳ق.
- _____، **مجمع المسائل**، ج ۳، قم، دار القرآن الکریم، ۱۴۰۹ق.
- گلدوزیان ایرج، **ادله اثبات دعوی**، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۴.
- مجاهد، سید محمد، **مفاتيح الاصول**، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۳۹۶ق.
- مراغی، میرعبدالفتاح، **العناوين الفقيهه**، ج ۲، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۷ق.
- مرعشی نجفی، سید شهاب الدین، **القول الرشید فی الاجتهاد و التقليد**، قم.
- مصطفوی، حسن، **التحقیق فی کلمات القرآن الکریم**، ج ۱۳ و ۱۴، تهران، مرکز کتاب و النشر، ۱۴۰۲ق.
- مغنیه، محمدجواد، **فقه الامام جعفر الصادق (ع)**، ج ۶، قم، مؤسسه انصاریان، ۱۴۲۱ق.
- مکارم شیرازی، ناصر، **أنوار الفقاهه**، قم، مدرسه امام امیر المومنین، ۱۴۱۸ق.
- وحید بهبهانی، محمداقبر، **الفوائد الحائریه**، قم، مجمع الفكر الاسلامی، ۱۴۱۵ق.
- _____، **مصایح الظلام**، قم، مؤسسه علامه بهبهانی، ۱۴۲۴ق.
- یزدی، موسی عبدالله بن شهاب الدین، **الحاشیه علی تهذیب المنطق**، ج ۲، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۲ق.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی